

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث جلسه گذشته درباره روایت فضل بن شاذان از امام رضا (علیه السلام) بود که از نظر سند، هم نسبت به خود فضل بن شاذان و هم نسبت به علل فضل بن شاذان بحث کردیم. درباره فضل بن شاذان گفتیم با اینکه هم شیخ طوسی (قدس سره) و هم نجاشی، فضل بن شاذان را از اصحاب امام هادی و عسکری (علیهما السلام) و شاذان، پدر فضل را از اصحاب امام جواد (علیه السلام) ذکر کرده‌اند، اما به قرینه آنچه شیخ صدوق (قدس سره) نقل کرده، فضل بن شاذان می‌تواند از امام هشتم روایت نقل کند. علاوه بر این، فضل بن شاذان از جماعتی مثل ابن ابی عمیر، صفوان، ابن بزیع نیز (که از اصحاب امام رضا (علیه السلام) هستند) روایت نقل می‌کند.

بررسی وثاقت «عبد الواحد بن عبدوس نیشابوری»

در طریق شیخ صدوق (قدس سره) به فضل بن شاذان، دو راوی وجود دارد؛ یکی عبدالواحد بن عبدوس نیشابوری که او نیز از علی بن محمد بن قتیبه نقل می‌کند و علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان نقل می‌کند. سه دیدگاه درباره وثاقت عبدالواحد (که از مشایخ صدوق است) وجود دارد؛ برخی او را توثیق کردند و برخی دیگر تضعیفش کردند و بعضی هم فقط مدحی برای او ذکر کردند.

برای توثیق عبد الواحد بن عبدوس، قرائن بسیار زیادی هست؛ **قرینه اول:** خود صدوق (قدس سره) به او اعتماد کرده است که این اعتماد شیخ صدوق (قدس سره) به افراد، بسیار مهم است. شیخ صدوق (قدس سره) در عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، روایتی را از عبدالواحد نقل می‌کند، سپس همین روایت را از طریق دیگری نیز نقل می‌کند، بعد می‌گوید: «إن حدیث عبدالواحد بن محمد بن عبدوس رضی الله عنه عنده اصح»^[1]؛ حدیث عبدالواحد نزد من از طریق دیگر اصح است. خود همین توثیق صدوق (قدس سره) برای عبدالواحد است.

قرینه دوم: شیخ صدوق (قدس سره) در عیون می‌گوید: «کل ما ینقله فی کتبه فهو صحیح»، یا می‌گوید هر چه که «لم یصححه شیخه ابن الولید محمد بن الحسن فهو لا یذکره فی مصنفاته»^[2]، بعضی گفته‌اند ابن ولید معاصر با عبدالواحد بوده؛ چون هر دو از مشایخ صدوق‌اند، منتهی اعتماد ابن ولید بر عبدالواحد معلوم نیست، ممکن است عبدالواحد، اجلّ شأناً از او بوده که بخواهد ابن ولید او را توثیق کند.

اما چه اشکالی دارد اگر دو نفر معاصر باشند، یکی دیگری را توثیق کند؟! مگر معاصر نمی‌تواند معاصر را توثیق کند یا بر

روایاتش اعتماد کند. از این رو، ذکر این خبر که صدوق گفته، بعد هم آن کلام ابن ولید را به نحو کلی می‌گوید، خودش دلالت دارد که ابن ولید نیز عبدالواحد را توثیق می‌کند.

البته مرحوم تستری در قاموس الرجال، ابتدا کلام مامقانی را در وثاقت عبد الواحد می‌آورد و بعد اشکال می‌کند و مجموعاً از کلام قاموس الرجال استفاده می‌شود که ما نمی‌توانیم توثیقی را برای عبدالواحد استفاده کنیم.

قرینه سوم: در علم درایه این بحث وجود دارد که اگر یک محدّثی مثل مرحوم صدوق، نسبت به کسی ترضی کرد (و گفت «رضی الله عنه» یا «رضوان الله علیه») یا ترحم کرد (و گفت «رحمة الله علیه»)، آیا ترضی، ترحم، از اسباب توثیق است یا نه؟ برخی مانند مرحوم وحید بهبانی قائل‌اند به اینکه ترضی، می‌تواند از اسباب توثیق باشد: «یکشف عن خصوصية و مكانة و جلاله»، اگر این دیدگاه را بپذیریم، چقدر راه باز می‌شود؛ زیرا مرحوم کلینی، مرحوم صدوق، شیخ طوسی (قدس سره) نسبت به افراد ترضی و ترحم دارند و می‌شود یکی از راه‌های توثیق افراد، می‌تواند همین راه باشد.

در مقابل بعضی گفته‌اند ترضی و ترحم دلیل توثیق نیست؛ زیرا روایاتی داریم که اشخاصی که معروف به فسق بوده‌اند، امام صادق (علیه السلام) برای ایشان ترحم کرده و رحمة الله علیه فرموده است.

در پاسخ از این دیدگاه می‌توان گفت که ترحم امام معصوم علیه السلام نسبت به یک کسی (اگرچه فاسق باشد) با ترحم یک محدّث فرق می‌کند، وقتی محدّث راوی را می‌آورد و بعد بر او ترحم و ترضی می‌کند، این می‌تواند از اسباب اعتبار باشد و حق با مرحوم وحید است.^[3]

خلاصه آنکه؛ کبری این است که بگوئیم ترضی یکی از اسباب مدح بلکه توثیق است، صغری این است که شیخ صدوق (قدس سره) نسبت به عبدالواحد هم ترضی کرده است. در نتیجه، وثاقت عبد الواحد ثابت می‌شود و به نظر ما بر حسب ظاهر موثق است.

بررسی وثاقت «علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری»

درباره علی بن محمد مرحوم خویی در جلد دوازدهم معجم رجال الحديث می‌فرماید: «وقع الخلاف فی اعتبار علی بن محمد بن القتیبه و عدمه، فقيل باعتباره و استدل علی ذلك بوجوه»؛ بعضی‌ها قائل‌اند به اینکه او معتبر است و سه وجه را در آنجا ذکر می‌کنند.

وجه اول: کشی در کتاب رجال خود، بر علی بن محمد بن قتیبه اعتماد کرده است و روایات زیادی را از او نقل کرده و چون کشی یکی از بزرگان رجالین است و بر علی بن محمد بن قتیبه اعتماد کرده، همین اعتماد برای ما کافی است.

اشکال: خود مرحوم خوئی اشکال کرده و می‌گوید یکی از اشکالاتی که نجاشی در ترجمه کشی می‌گیرد این است که کشی، «یروی عن الضعفا کثیراً»، آن هم نه یک بار و دو بار. به همین دلیل، چون کشی از ضعفا زیاد نقل می‌کند، اعتماد کشی بر علی بن محمد ثابت نیست؛ زیرا شاید او نیز از ضعفا باشد.

پاسخ: بین نقل و بین اعتماد فرق دارد، از ظاهر عبارت کشی و از روایاتی که کشی از علی بن محمد نقل می‌کند، معلوم می‌شود که کشی به علی بن محمد اعتماد دارد نه فقط مجرد نقل و روایت باشد. لذا این اشکالی که مرحوم خوئی دارند، با این بیان قابل جواب است.

وجه دوم: محقق خوئی (قدس سره) می‌فرماید: «حکم العلامة بصحة رواياته»، علامه گفته روایاتی که قتیبی نقل می‌کند صحیح است. مرحوم خوئی می‌فرماید این وجه نیز اشکال دارد، «إن ذلك منه مبنیٌ على أصالة العدالة التي لا نقول بها»؛ می‌فرماید اینکه مرحوم علامه نقل می‌کند، برای این است در موردی که شک می‌کنیم یک کسی عادل است یا عادل نیست، بعضی از رجالیین از جمله علامه می‌گویند ما أصالة العدالة را جاری می‌کنیم و فسق نیاز به دلیل دارد یعنی اصل این است که هر انسانی عادل است مگر اینکه دلیلی بر فسقش دلالت کند.

محقق خویی (قدس سره) می‌فرماید مرحوم علامه طبق مبنای أصالة العدالة این حرف را زده است و ما این مبنا را قبول نداریم که این جواب مبنایی است. به نظر ما أصالة العدالة حرف درستی است یعنی در موردی که واقعاً شک می‌کنیم یک شخصی عادل است یا فاسق؟ نمی‌توانیم بگوئیم من نه حکم عدالت می‌کنم و نه حکم به فسقش، بلکه یک طرف را باید اصل قرار دهیم و اصل این است که انسان، عادل است مگر اینکه دلیلی بر فسقش قائم بشود. بنابراین، این جواب مبنایی است که خود حکم علامه به صحت روایات قتیبی، قرینه خوبی می‌تواند باشد.

نکته: از زمان مرحوم علامه این تفسیر در معنای عدالت آمده که باید ملکه باشد (که محقق خویی (قدس سره) نیز این مبنا را می‌پذیرد) و این را باید احراز کنیم، اما اگر عدالت را این‌گونه معنا کنید که عدم صدور فسق از شخص است، دیگر نیاز به احراز نداشته و حسن ظاهر کفایت می‌کند یعنی من از او گناهی ندیدم. البته آنچه در مرجع تقلید شرط است، چیزی بسیار بالاتر از عدالت است که عبارت است از: «مخالفاً لهواه» که یادم می‌آید مرحوم والد ما می‌فرمود حتی اگر هوای نفسش بگوید این آب را بخور و خورد، اینجا «موافقاً لهواه» بوده است.

وجه سوم: شیخ طوسی (قدس سره) درباره او تعبیر کرده به «فاضل»^[4] و این خود دلیل بر این است که روایت علی بن محمد را در زمره اخبار حسن قرار بدهد و در جای خود (در علم اصول در بحث حجّیت خبر واحد) بحث کردیم که اخبار حسن نیز از نظر اعتبار، در حکم اخبار صحیح و موثق است. بنابراین، دلیل سوم این است که شیخ طوسی (قدس سره) درباره علی بن محمد عنوان «فاضل» را گفته، این عنوان، مدح است و سبب می‌شود خبر در زمره خبرهای حسن قرار بگیرد.

مرحوم خوئی می‌فرماید: «إن الفضل لا يؤد مدحاً في الراوی بما هو راوٍ»؛ «فضل» مدح در راوی نیست، «إنما هو مدحٌ للرجل في نفسه باعتبار اتصافه بالکمالات و العلوم»، مقصود ایشان این است که راوی از حیث اینکه ناقل روایت است، عنوان «فاضل» در این جهت اثری ندارد، بلکه این عنوان از این جهت است که این شخص، متصف به کمالات و علوم است. در آخر می‌فرماید: «فما عن المدارک من أن علی بن محمد بن قتیبه غیر موثق و لا ممدوح مدحاً یعتد به هو الصحیح»^[5]، نظر شریف ایشان این است که علی بن محمد، نه موثق است و نه ممدوح.

مرحوم مامقانی در مقیاس الهدایه^[6] مطلبی را از بدایه شهید ثانی (قدس سره) نقل می‌کند که عنوان «فاضل»، افاده مدح می‌کند و خبر را در زمره اخبار حسن قرار می‌دهد، اما افاده توثیق نمی‌کند؛ زیرا فاضل، اعم از توثیق است. مرحوم مامقانی در ادامه می‌گوید فضل در لغت به معنای زیاده است.

ایشان می‌نویسد: «یحتمل أن يكون المراد للفاضل، من كان عالماً بما یزید علی علم الدین من العلوم»؛ اگر کسی یک علمی زائد بر علم دین داشته باشد را فاضل می‌گویند، «و اظنّ أن منشأ انتزاع كلمة الفاضل في النبوی المعروف»؛ می‌فرماید این روایتی که می‌گوید: «العلم علمان، علم الابدان و علم الادیان و ما عدا ذلك فضل»؛ علم، یا علم دین است یا علم بدن و طب و ماعدای این، فضل است، «فیکون الفاضل من علم بغير علمی الطب و الفقه»؛ فاضل یعنی کسی که یک علمی زائد بر علم فقه و علم طب دارد.

بعد می‌فرماید البته مرحوم شیخ بهائی فرموده این حدیث از مجعولات است و ظاهراً همین‌طور است یعنی این حدیث اگرچه حدیث معروفی است و بزرگان اهل سنت هم گفته‌اند، اما این حدیث موضوع و مجعول است.

به نظر ما، این مطلب مقباس الهدایه صحیح نیست؛ زیرا فاضلی که در روایات می‌گویند یا کسی که علم حدیث دارد و روایت نقل می‌کند نسبت به راوی می‌گوید، آیا می‌توان گفت تعبیر «فاضل» یعنی این راوی زائد بر علم فقه و علم طب دارد؟! این خیلی بعید است و قابل توجه نیست. انصاف این است که همان‌گونه که مرحوم شهید ثانی بیان فرمود، از الفاظ مدح است. حال اگر دال بر توثیق نگیریم حداقل از الفاظ مدح است و خبر را خبر حسن می‌کند و فرمایش شهید، فرمایش تامی است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج2، ص: 127.

[2] □ این عبارات در کتاب: منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج4، ص: 276 ذکر شده است.

[3] □ برای مطالعه بیشتر به کتاب مقباس الهدایه نوشته مرحوم مامقانی مراجعه کنید که سه جلد است و در جلد دوم صفحه 275، می‌گوید: «منها ذکر الجلیل شخصاً»؛ یک آدم بزرگی مثل مرحوم صدوق یا کلینی، اگر شخصی را ذکر کند، «مترضیاً أو مترحماً»؛ و ترضی یا ترحم کند، «فإنه یکشف عن حسن ذلك الشخص بل جلالته»؛ کشف از جلالت او می‌کند.

[4] □ تهذیب الأحکام، المشیخة، ص: 86.

[5] □ «أقول: وقع الخلاف في اعتبار علي بن محمد القتيبي و عدمه، فقليل باعتباره، و استدل على ذلك بوجه. الأول: اعتماد الكشي عليه حيث إنه يروي عنه كثيراً، و يرد عليه ما يأتي عن النجاشي في ترجمته من أنه يروي عن الضعفاء كثيراً. الثاني: حكم العلامة بصحة روايته، و جوابه: أن ذلك منه مبني على أصالة العدالة التي لا نقول بها، و مر ذلك مراراً. الثالث: حكم الشيخ عليه بأنه فاضل، فهو مدح يدخل الرجل به في الحسان، الجواب: أن الفضل لا يعد مدحاً في الراوي بما هو راو، و إنما هو مدح للرجل في نفسه باعتبار اتصافه بالكمالات و العلوم، فما عن المدارك من أن علي بن محمد بن قتيبة غير موثق، و لا ممدوح مدحاً يعتد به، هو الصحيح، و الله العالم.» معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال، ج13، ص: 172-171.

[6] □ مقباس الهدایه، ج2، ص247.